فــرق بين دوست داشــتن و عشق ورزيــدن و فــرق بين عشق معمولي و عشق روحاني در چيست ؟
بين دوست داشــتن و عشق ورزيــدن فــرق زيــادي است . در دوست داشتن تعهـدي وجـود نـدارد ولي عشق ورزيـدن تعهد است . به همين علت است كه مردم زيـاد راجع به عشق حـرف نميزنند . در واقع مردم به نحوي از عشق حرف ميزنند كه تعهدي مورد نيــاز نباشد . مثلا ميگويند : ((من عاشق بستني هســتم)) چگونه ميتــوان عاشق بســتني بــود ؟ ميتــوان بســتني را دوست داشت اما نميتــوان عاشـقش بـود . يا ميگويند : ((عاشق ســگم هســتم)) يا ((عاشق ماشــينم هســتم)) ميگويند عاشق اينم , عاشق آنم ; اما مـــــردم واهمه دارند از اينكه به همديگر بگويند عاشق هستند .

مردم به هم ميگويند ((به شما علاقه دارم)) چرا به هم نميگويند ((عاشق شما هستم)) براي اينكه عشق تعهد آور است . عشق درگير شــدن است – خطر كــردن و مســووليت پــذيري است . علاقه داشــتن گذراست . من امــروز دوســتتان دارم و فــردا ممكن است دوســتتان نداشــته باشم – هيچ خطر كــردني با آن همــراه نيست . وقــتي به زني ميگوييد ((عاشقتان هســتم)) تن به خطر داده ايد يعــني ميتــواني روي من حساب كني .

وقتي مردي به زني ميگويد ((به تو علاقه دارم)) در اصل چــيزي راجع به خودتــان اقــرار ميكنيد و ميگوييد : من چــنين آدمي هســتم و بر اين اساس به تو علاقه دارم . من به بستني هم علاقه دارم . به ماشين هم علاقه دارم و به همين نحو به شما هم علاقه دارم . ولي وقــتي پــاي عشق به ميــــان مي ايد شـــما راجع به ان شـــخص حــــرف ميزنيد . منظورتان اين است كه شما دوست داشتني هســتيد و پيكــان به طــرف ان شخص هــدفگيري شــده است .و خطر در همين است . داريد قــول ميدهيد.

نشانه هاي عاشق بودن چيست ؟

سه تاست . اولي , اغناي محض . به هيچ چيز ديگري نيــاز نيست . دوم آينده وجود ندارد . همين لحظه عشق ابــديت دارد , نه لحظه بعد – نه فــردا – نه ا ينــده . و ســوم , وجــودت از ميــان بر ميخــيزد , ديگر

وجود نداري .اگر هنوز وجود داشته باشي معني اش اين است كه هنـوز وارد معبد عشق نشده اي .

اشو